پرانتز

متعادل، پیشــرفت متوازن و آینـ

میسر می سازد. افراد آیندُه گرای نامتعادل زندگی در زمان حــال را فدای نیل به موفقیت می کنند.

آینُدهای که تضمینی برای آمدنش نیست. این افــرادوقت گذرانی باخانــواده و دوســتان را فدا می کنند. اوقات خوش را فدا می کنند. لذت های

یی سد، و سوس را سایی سد، سال شخصی را فدا می کنند. سرگرمی هایشان را فدا می کنند واز خوابشان می زنند، پس سلامتی شان تحت تأثیر قرار می گیرد، آنها برای کار، دستاوردها

و کسب قدرت زندگی می کنند. یکی از دلایل فدا کردن زمان حال و گرایش به آینده گرای نامتعادل

ر کار کا کی کامل گرایی است. در کامل گرایی پرورش ویژگی کامل گرایی است. در کامل گرایی فردهمه چیز را بهطور همزمان، هرچه زودتر و در

بالاترین سُـطُح می خُواهد. فرد کامل گرا منتظر است تا در آیندهای خیالی زندگی کند. آیندهای

که همهچُیــز آن بی نقص اُســت. چنین فردی می خواهد در همه زمینهها بدر خشد. متفاوت و متمایز بودن از دیگران همواره ذهن او رامشغول

می کند. تُقریباُ هیچ مُوفقیتی اُوراراضی نمی کند یا موفقیتهای خود را ارز شــمند نمی داند یا به

با موفقیتهای خود را ارزشــمند نمیداند یا به خود نســبت نمیدهد.او نمی توانداهدافی را که

از نادرست بودنشان مطمئن شده رها کند. برای رسیدن به یک هدف سایر جنبههای زندگی رااز

. دست میدهد. چنین فردی سرسخت و یکدنده

ے میجان پیوست شدہ به شخصیت

بيشتر هميشه خوب نيس

، مىدھىم و اين معامله

که اکنون نام دارند از دسـ

ام زندگی است. از دست دادن تمام

شتر از نیازمان می تواند بسیار خطرناک باشد.

ته رود /رُهرُو آن است که آهسته و پیُوس

طرح نو مسعود رفيعي طالقاني براي أنهاكه ى با تاريخ وادبيات دارند نام على فر دوسى، نامى أشناست امابراي يكمعرفي ساده بهتر کنونیاش را عنوان کنیم؛ مدیسر دپارتمان تاریخ دانشگاه نتردام کالیفرنیا در ایالات متحده آمریکا. فردوسی از آن دست اساتید صاحب نام ایرانی است که نه مثل خیلیهاست. خیلیها که می گویم، همانهاییاند که یک چیز میدانند و سپس همه چيز راباآن يک چيز /شبه دانش تفسير مي کنند.از پیرور ، ن ، پیر ، ، ، این رهگذر می توان گفت علی فردوسی پژوهندهای میان حوزهای است. چندی پیش از او خواستم تا در یادداشتی از میراث ایرانیان سخن بگوید والبته قول انجام گفتو گویی در باب «ما کیستیم؟» را برایش نوشستم: آقای دکتر لطفا یادداشتی برای انتشار به ر ... ما بسپارید که موضوعاش این باشد؛ «ایرانیان چه میراثی دارند؟». در پاسخ به این درخواست برایم

«به چشم. همین چند روزه فکری می کنم ومطلبى هرچند كوتاه برايتان مىفر، عون میراث دقیقا آن چیزی است که ماباید .. م، تکلیفمان را پیاپی با آن روشن کنیم و یکجا (کجا؟) با آن کنار بیاییم، نه در شکل آنچه صادق هدایت می گفت و نه آنچه در این فصل تلخ «خودزنيي» دجار آن شده اليم»

از این که استاد در خواست به را اجابت کرد بسیار خشنود شدم و مراتب قدردانی ام را برای او نوشتم. چىدىبغدايمىنى بەدىسسىم رسىد تەدر پيوست آن مقالەاى با عنوان ايرانيان چە ميراثى دارند، بود.

بودم!معهذا آن رابرایتان می فرستم. در حُجم فعلی شده اســت کمی کمتر از ۵۵۰۰ کلمه. شایدبشود آن رابه زیر ۵۰۰۰ کلمه رساند. راه دیگرشهم این است که آن مطلب را بگذاریم کنــار و من یک «یادداشــت» کو تــاه برایتان سوروس یک یون اسروز موصدی بود که بنویسـم ولی چون امـروز موصدی بود که تعیین کرده بودید، مطلب رابه همین شکلی که هست برایتان میفرستم، بهخصوص که دوست دارم بعضی از حرفها در این باب را با شمادرمیان گذاشته باشم.» تَ هر ايراني آگاهي، بايد باشدُ اين مقاله را براي ری ۔ ۔ ۔ ریر کی آن که به ســبب طولانی بودن از حوصله مخاطب خارج نشود، یکجابه دست انتشار نسپر دهایم و لذالز ىروز در چُندبخشو هر روز در هُمين صُفحهُ يازده طرحنو منتشر می شود. تنها توضیح این که، شرح صرح و مسرر می سود. سه بوضیع این نه سرح مختصری که از مکاتبات باد کتر فردوسی در بالایم نظر خوانندگان رسید از آن سبب است که بدانیم یک ایرانی در ینگه دنیا هم یک ایرانی است خاصه اگر بخواهد به میراث خود خوب بیندیشد.

فردوسی مقاله رابالین توضیح برایم ارسال کرده بود: «لاب دوقت بی از من خواستید که مطلبی (فرموده بودید یادداشتی) برای شما بنویسم فکر نمی کردید که چنین مثنوی هفتاد من کافذی از کار در بیاید. خودم هم فکر

سی کردم،خیلی طولاتی شدواین تازه حدود نمی کردم،خیلی طولاتی شدواین تازه حدود نصف مطلبی است که تا آمدم بجنبم نوشته

فرهنگی مانام وحشت خورده آن می شود السرار ، - تعیین

جرمشاين بودكه اسرار هويدامي كرد

سنت مااست؟ یا، تا جایی که بشود گفت (روشنفکران) ما اخلاف صوفیان و عرفــای آن روز گاراند، یا یک جوری جنید، شبلی و حلاج هم در سنت روشنفکری ما هست، کدام یک از این چهر هها به «سنت» روشنفکری ما تعلق دارند -شبلی، که «موافقت آرا اً گِلی انداخت» یا حلاج که . گفُت «در عشق دور کُعت است کُه وضوی آن درست نیاید الابه خون»؟ آیا می شــود گفت که شبلی جزو «سنت» ما استو حُلاج جزو «میراث» ما گو آن وقت «تاریخُ» ما تا آن جا که به این رویداد مربوط می شود، به مفهومی، تاریخ نسبترر یسید بین این اسنت است و این امیراث، تاریخی که بعضی در آن به حلاج سنگ می آندازند، بعضی می گریندو شبلی هم

سادگىھاباشد،اگرچەمىدانمكەاغلىبشركتكىندگان



مى أيدكه مى داندنمى بايدانداخت.، سی یه تحصی صفحتهی پیشته میت. این جفادر خاطره جمعی مانقش بسته است. ۲۰۰ سالی بعداز این معرکه هولناک، عین همین کار را باعین القضات . رین را دین همدانی می کنند. این صحنه بارهادر سرزمین ما تکرار شده است؛ صحنهای است از لی و تکرار پذیر. نیم هزارهای بعد، حافظ ترس درونی شــده آن نمایش فراموشی ناپذیر را، آن صحنه «الستی» تقدیر اندیشــه و حقیقت در ایران

ردیا — سیست میرم در صد در سورت شکل، اگر از خود عین القضات وام بگیریم

گفت آن یار کز او گشت سر دار بلند نردیدی نیست که این «رویداد» کمابیش یک واقعه

ر ... ت ... در این یک رویداد است به معنای اخص تاریخی است (و این یک رویداد است به معنای اخص کلمه -به معنای دقیق بدیویی آن-چون مربوط است به فراپیش آیی گزاره یک حقیقت، گیرم در قامت هولناک و نــوری تاریــک، «اســرار») رویدادی که به شــکلهای گوناگون، در تاریخ اما، تکرار شــده است و می شود. پس آیا می شـود گفت که چیزی به نام «حلاج کشی» یکی از های ما است؟ یا برعکس، آیا این برس

دای «هویدا کرد: اسران» است که «سنت» ما است؟ مار ری ری در این میان، نوادگان کیستیم -حلاج؟ مردمی که سنگ میانداختند؟آنهایی کهمی گریستند؟ یاشبلی؟ منَاظُره بِـه أَن مَىٰنگرند، أَن را به هُمين سُـ می کنند. تا پیش از انقلاب، مثلا، ما همه نوادگان نجبای ایرانی بودیم که هر ُچیز خوبیی را در جهانُ اختراع کرده بودیم کهنیاکان مااا تش اهورایی، آنچه که هر گزنمیردا، ریان در سینه دانستند و حالا؟ و حالا در این فصل اخودزنی، شده ایم وارثان هر رفتار و باور و سنتی که هیچ آدم باعزتی از نوادگان کسانی هستیم که سنگ می انداختند، یا شاید عاجز در مقابل قدرت تنها کاری که از دستشان برمی آمد آنها را در ُحَـق خُودش قُبولُ نمی کند -«نخبه کشــی». «امتناع فکر»، «کوتاهمدت» اندیش، «جامعه کلنگی» و...

بازهم بگویم؟ ولی آیاراستی به همین سادگی هااستُ؟ آیا ر استی نسبت تاریخ و گذشته وسنت باما چیزی نیست جز سبت یک فاعل مایشاء، یعنی تاریخ یاسنت و یک مغفول يامفعول صرف كهماباشيم؟ آيا تاريخ، ياسنت، تااين اندازه ... دری رکز یک دســـتاست و تکخطی وانســـان، هر انسانی، تااین اندازه بی اختیار؟ آیا در مقابل ، جبر تاریخی، چیزی هم به الأمرين)؟ آيا «ميراث» و اين ما را مي رساند به اين مفهوم، دقيقا ورود انسان نيست به تاريخ و به سنت، در هيأت يک ". "کارا (سوژه)؟ آیا وقتی بگوییم «میراث» جوری خودمان را در سمت «مالکیت» -در مقبل مملوکیت -نسبت به این دو «تاریخ»قرار ندادهایم؟

۔ ۔ادگی برگزار



مے خواہم با باز گویے ماجرایے بیآغازم که سال ہا است مرا رها نمی کند؛ ماجرای به صلیب کشیدن، مثله کردن موا رها نمی کند؛ ماجرای به صلیب کشیدن، مثله کردن و ســوزاندن حلاج. کیســت که آن را نشــنیده باشد؟ از تذكرهالاوليــاء؛ نقل مىكنم كــه در أن عطار أشــكارا آرشــاُنه تَرين توان روايي خــود را به کار ميبنــد ر را را در اخاطره جمعی، ما حک کند: اپس دستش صعده را در محموه بهطی ها محت ننده پین نسسی جدا کردنده تبسی بکرد. پس ۲ دست، بریده خون آلودروی در مالیدوروی و ساعد را خون آلود کرد.. گفت اوضو میسازم.. رکفتان فی العشق، لایضهٔ وضو آلا بالذم-در عشق دور کعت است که وضوی آن در ست نیایدالا به خون. پس چشهرهایش بر كندند. قيامتى از خلق برخاست؛ وبعضى مى گريستند وبعضى سنگ مى انداختند. پس گوش وبينى ببريدندو سُنگ روانه کردند، شبلی هم، آن صوفی بُزرگ هم، مثلُ کسانی که این روزها به دیدن معر که اعدام می روند، در این میان بود. پس هر کسبی سنگی میانداخت. شبلی را، موافقت، گلی انداخت، حسین بن منصور آهی کرد. گفتند ااز این همه سنگ چراهیچ آه نکردی؟از گلی آه چه سر است؟ گفت از آن که آنها نمی دانند معذورند. از او سختم

کمک کردن داشته باشم خرج تحصیل یک بچه را

طرح نو ایک سـوال سـاده را از مردم این شـهر میپرسیم. از هر کسی که ســر راهمان قرار بگیرد. پیر و جوان هم تفاوت چندانــی ندارد. قرار اســت تنها به یک سوال ما پاسخ بدهند این که اگر ۵۰۰ هزار تومان داشتندو قرار بوداین مبلغ را در کار خیر صرف کنند، آن رادر چه کار خیری هزینه می کردند؟ اصلابه ان جی او ا و نهادها اعتماد می کردند یا سعی می کردند خودشان شخصایک فردنیازمند را پیدا کنند و ایسن پول را به سخصا یاد داود توانیده باشد تولی برای را به دانند و است. در انجایی که می گریرم هر کنام در نوع را به در نوع در این است. فراغ از شوخی هایی که کم مهرنیست و به ما یاست می دهد ۲۰۰۵ مزار تومان را تومان را تومان را در می دادند می داشت. می دهد که ۲۰۰۰ مزار تومان را به به جوابطهایی می رسیم که بعضی از این اعتمادی مرتب به به توابطهایی می رسیم که بعضی از این اعتمادی مرتب به به نهاده حاکایت دارد و برخی دیگر گرفتاری و این از اشار با در داد کامادات در داده کار گرفتاری و این آن از اشار به در داده کامادات داده کامادات در به تهادها خادیت درده و برخی زیبر مرضاریسی به رانشان می دهد که اجازه نمی دهد به صورت شخصی نیازمندان را شناســایی کنند و ترجیــح می دهند به ارگان دولتی کمک کنند حالااگر شــما این گزارش را می خوانید بدنیست به این موضوع فکر کنید که اگر ۵۰۰ هزار تومان داشتید آن را در چه مسیر خیری و چگونه خرج می کردید. خدا را چه دیدید شاید همین پ ر روزها قرار شد پولی را صرف امور خیر کنید. به دلیل جوابهای متنوع و گسترده، بخشی از نظرات مردم را

سی مسیونها دارین حر سرت سند بسری ر انتخابهایم هم دلیل مشخصی دارم. به ارگان دولتی کمکنمی کردم چون معتقدم آنها به اندازه کافی بودجه

اگر ۵۰۰هزار تومان داشتید، آن را در چه کار خیری هزینه می کردید؟

همه دل نگراننداما...

. همین بودجه کارهای عامالمنفعه زیادی انجام دهند همین پودجه دارهای عامامتعه زیادی ایجام دهند. بهصورت شخصی هم دنبال نیازمند نمی گشتم چون اصولاایت کار زمان زیادی می سرد و فرصت چنداکی برای این کار نندارم امالیان که چرا کار فرمنگی را انتخاب می کردم به این دلیل است که فکر می کنسم در این زمینه کارهای خبرخواهانه زیادی انجام نمی شود. اکثر ری کمکها به رفع نیازهای مالی ختم می شبود یا صرف هزینههای درمان می شبود. فرهنگ همیشه مهجور مانده در صورتی که معتقدم اگر فرهنگ درست شود و

ميچ چيز به اندازه داشتن سلامتي در اين دنيا ارزش ے پہرر دارد.به نظر من هــر کاری برای مریض هاانجام دهیچ درد. و سـهمی در کم کردن هزینههای درمانشـــان داشته باشیم کم اســت. به همین دلیل ۵۰۰ هزار تومان را به بیماران میدادم؛ این جملهها را یکی از کارگران مترو می گوید. در همان ابتدا هم جواب ســوال ما را می دهد و شوخی های رایج مردم را ندارد که خودش نیازمند به این پُول است. مادرم به خاطر دیالیز مرد. پول را کمک می کردم به یک بیمار کلیوی البته سرطان بدتر است. شندم هر کدام از آمنول هانشان ۲مبلتون هزینه دارد. عرچقدرهُمبه بيُمارها كمك كنيم كماست.وقتي أدُم می شنود یک جوانی مثل مرتضی پاشایی از سرطان می میرد، فکر می کنداین آدمها علاومبر در دچقدر هم در گیر خرج و مخارج درمان هستند. حالا بعضی هامثل

ناصر حجازی و مرتضی پاشایی وضع خوبی دارند، اما آنها که ندارندچی؟ باید به آنها کمک کرد. یک شهروند بازنشسته حرفهایش را با گلایه پک شهروند بازنشسته حرفهایش را با گلایه زگرانی و مشکلات اقتصادی آغاز می کند، این که اُن قَدر زندگی خرج وبرج دارد که فکر نمی کندروزی، ۵۰۰ هزار تومان پول اضافه داشته باشد که بخواهد به کسی کمک کند. برای همین بامکث جواب ما را بی دهد و در نهایت خاطرهای تعریف می کند: «یادمُ ســت وقتی زلزله بــم اتفاق افتاد نهادهـــای زیادی

است وصی ربره بهم مین صد به حسی ربر ک کمکهای مالی جمع می کردند که به دست مردم زلزلهزدهبرسانند.همان زمان داستان های زیادی نقل ست. ما بتوانیم برای ارتقا فرهنگ در کشورمان کاری کنی می توانیم حتی اقتصادراهم سامان ببخشیم. ى شد كه خيلى از اين نهادها سوءاستفاده كردند ی و کمکهارا به دست مردم نرســاندُند و بعدا در بازار آزاد فروختنــد یا پولهارا به جیــب زدند. همان جا ی اعتمادی ها کم کم شکل گرفت همان زمان پولی به قرار بود کمک کنم را واریز کردم به حساب هلال بی سبعتان که عملی مست عرصه معتان رسان پوتی که قرار بود کمک کنم را واریز کردم به حساب هلال احمر. پولی که کمک کردم زیاد نبوداما با خودم فکر کردم، هلال احمریها همیشه در این جور مواقع بیشتر و پر رنگ تر از ارگانهای دیگر حضور دارند و پُول را حَتَماً به دسُـتُ آدمهای نیازمُند می رساُنند. لان هم اگر قرار باشــد پولــی را کمک کنم که برای اق هم از فراز بهسند پوشی را نصف نیم به بهری حوادث طبیعی باشد حتماب هلال آخرم اعتمان می کنم در قبر این صورت سعی می کنم خودم یک بازمند را که در خرج زندگی اش مانده شناسـایی کنم و به او کمک کنم» پسـر جوانی هــم در ادامه می گوید: «همیشه دوست داشتم اگر موقعیتی برای

موسی سر رست به مرحه برای مسیسی پرس واریز می کــردم. با این کار خیالم راحت تر اســت به «ان جی او«هااعتماد ندارم. البته خیلی از «ان جی او«ها ص وز درست کار می کنند و واقعا هم کارهای خوبی نجام می دهندامامن فکر می کنم کار خیرا گر به طور شخصی انجام شود هم لذّت بیشتری دارد هم خیال آدم راحت تر است. جوابها به همین جاالبته ختم میشود. خیلیها به سوال ما پاسخ میدهند که در کردن مشکلات معیشتی آنهاست. انجمنهایی را برای این کار انتخاب میکنند که سابقه طولانی در انحام کار خبر داشته باشند. اعتمادها به راحتی شکل سجم در حیر داشته باشداد اعتمادها به راحتی شکل نمی گیر دو بدبینی هایی بسه چند نهاد دولتی که در این زمینه فعالیت می کنند وجود دارد خیلی از افراد جوان گرفتار هستند وفرصت نمی کنندت با به صورت مداوم با نهادهای مدنی و خیر به ها همکاری داشته باشناما عقیده راسخ دارند که کمک کردن نباید تنها باشناما عقیده راسخ دارند که کمک کردن نباید تنها در مادیات خلاصه شود و کارهای مهم تر و بزر گتری در مدینت حرصت سوده و درهای مهجه رو بودر سری هم می توان در حق نیاز نشسته علاقه دارند تادر این اما اساست و می دادند اما به درستی نمی دانند از چه فعالیت هاشر کت کنند اما به درستی نمی دانند از چه طریقی اقدام کنند و درنهایت این که بیشتر آدمهایی که شاید تنها ۵ دقیقه باما حرف می زنند، معتقدند که شاید تنها ۵ دقیقه باما حرف می زنند، معتقدند

آدمها در این دوره خاص بیشتر از هر زمان دیگری به کمک نیاز دارند چرا که مشکلات در هر زمینهای

از سلامت و درمان گرفته تافرهنگ واقتصاد به مردم

فُشار وارد کُردُه و نیاز اُست تاهر کس که توانایی دارد از نیازمندان دستگیری کند.

رعهده بگیرم. البته با ۵۰۰ هزار تومان نمی توان این کار را انجام داد. اما اگر موقعیتی پیش می آمد قطعا

خودم یک نفر راانتخاب هر ماه برای تحصیلش پول

نیازی به تکلف نداریم. نیازی به عجله، شتاب، میرای به تعنف صریع به بینوری به طبعه تندروی، پیشرفت سریع و بدون کیفیت نداریم، نیازی نداریم که حالمان را خراب کنیم تاآیندهای خیالی بسازیم اگر بدانیم که تکلیفما زندگی کردن در این جاو اکنون است به سختی ساختن آیندهای نامتعادل نخواهیم افتاد ویژگی یک زندگی سالم رسیدن به دریایی از موفقیت در آینده نیست. زندگی عاقلانه آب تنی کردن در حوضچه اکنون است.

نگاه منتقد

چرامابرای رسیدن به آینده، بهدست آوردن موفقیت و زود ترطی شدن مراحل زندگی عجله داریم؟

به کجا چنین شتابان؟

مجتبى دلير روانشناس اجتماعي

این روزها رانندگان بدون توجــه به پیادهها با سرعت زیادی از روی خط عابر می گذرند دوستی رامی بینی که تندآموزی در دست دارد. دیگری در کلاسهای فشـرده شرکت می کند. اینترنت عت جزو ملزومات اولیه زندگی شده است. دیر برسسی کلاهت پس معرکه است دورههای کوتاهمدت برای گرفتن مدارک عالیه از داخل و خارج مدشده است. والدین، کودکان خود را در ر کی کر کر مهدهایی ثبتنام میکنند که پیش از دبستان، خواندن و نوشتن و زبان بیگانه را آموزش میدهند سمی می کنند حداکثر واحدها را در هزیمیاس سمی می کنند دارودتر دانش آموخته شوند. برخی انتخاب کنند تارودتر دانش آموخته شوند. برخی هم پیشن از این که مدرک کارشناسی خود را بگیرند دفتری تا از دیگران عقب نمانند والدین فرزند خود را این گونه تحفیر می کنند که ماگر تـ واز دیگران چه چیزی کمتر می کنند که ماگر تـ واز دیگران چه چیزی کمتر داری؟ بیشتر تلاُش کُنُ تا دُر آینده برای خودتُ رای ... رخیل کرد کسی بشوی، گویا کسی راضی به متوسط بودن نیست. گویاهیچکسی دوستندار دفقط یک فرد معمولی باشد.این روزها آدمها دوست دارندمهم باشند. افراد می خواهند در کمترین زمان ممکن تحصیلات تکمیلی را به پایان برسانند و مدر ک دکتری خود را با نمرات عالیی دریافت کنند به

به اوج قلههای موفقیت و

و این دور معیوب را به نسل

عدهم انتقال دهند اصلا

. ســرعت یک اصل پذیرفته

شده در روزگار ما است. چه

در خــوردن خــوراک و چه

در خوانــدن همین کلمات.

اوست. از زندگی لنت نمی سرد و در رویای یک زندگی ایده آل حال خود را خراب می کند. دستاوردهای برگزینندودر کمترینزمان اگربدانیم که تکلیفما بیستر همیسه خوب بیست. در مقابل هر دسـتاوردی از دست دادنی هست. باید دید که چه چیــزی را بهدســت زندگی کردن دراین جاو اكنون است به سختى ساختن آيندهاء نامتعادا نخواهب افتاد.ویژگییکزندگیسالم میآوریــم و چه چیــزی رااز رسيدن بهدريايي ازموفقيت ت.زندگیعاقلانه آیا ارزشاش را دان ب ب تنی کردن در حوضچه " حظه اکنون تنهازمانی است که واقعاوجود دارد. بنابراین از دست دادن تمام لحظه هایی اكنوناست

میشویم، زود ناامید شده و زوداز کنارزندگیردمیشویّم.امابرای یک لحظه سرمایه واقعی ما است. باید دُر مورد آرزوهایمان بسیار محتاط باشــیم. باید بدانیم که خواستن هُم که شدّه بیاییداً زسرعت خودبکاهیم واندکی اندیشه کنیم که واقعا چرا می خواهیم به سرعت موفق شویم و چرا این موفقیت اولویت اول زندگی ما شده است اگر بپذیریم که آخرین ایستگاهی و داشتن متفاوتند و دسستباس به خواستههای ما شده است. اگر بپذیریم که آخرین ایستگاهی که همه مادیر یا زود به آن خواهیم رسید یکسان ... ر ر بر ر بی ر بی ر . . . ر ر بر ... افسانه کوتاه زیر را در نظر بگیرید: روزی روز گاری، تههمه مادیر بازودیه آن خواهیم رسید بنسان است چرابههر قیمتی می خواهیم پیشرف کنیم مگر از چه کنسی یا چه چیزی عقب هستیم؟ بااین سرعت بالا می خواهیم از چه چیزی فرار کنیم؟ می خواهیم کدام فقدان را جبران کنیم؟ آیا پسرفت داشتیم که خواهان پیشرفتیم؟ یعنی پیرمردی از بندگان باچاس (از خدایان یونانی)، وارد باغ پادشاه میداس شد و از هوش رفت. چند نفر از افراد محلی پیرمرد را نزد پادشاه بردند. پادشاه مدتی از پیرمرد مراقبت کرد، سپس او را به باچاس بازگرداند. باچاس از بازگشت بندهاش بسیار خوشحال شد و بر آورده کردن یک آرزوی پادشــاه را به او پیشــکش کرد. پادشاه بی درنگ شكستهاى ما آن قدر زياد است كه اين همه أرزو كرد كه هر چيزى رالمسس كند تبديل به طلا شود باچاس آرزوى پادشاه را بر آورده كرد شُود که آیاً پیشرفت و موفقیت چیز بدی است؟ سرد - ایپ پیسرت و موسیت پیر بدی سخت پاسخ به این سوال بستگی به چگونگی پیشرفت و کسب موفقیت دار دراگر قرار است زمان حاضر را اما وقتی پادشاه به غذایش دسـ جز تودمای فلزی نیافت و هنگامی که جامش را برای نوشیدن در دست گرفت و همچنین وقتی قُربانی پیشُرفت کنیم و به هُر قیمتی موفق شویم قطعاتصمیم اشتباهی گرفته ایم فیلیپ زیمبار دو، رک و ... دخترش رادر آغوش گرفت نیز همین اتفاق تکرار شد. اگرچه آرزوی پادشاه میداس بر آورده شده استاد و نظریه پرداز بزرگ روانشناسی اجتماعی معتقداست که همه افراد تجربه های انسیانی ود، اما زندگی طبیعــیاش در معرض خطر بود. خود را با توجه به زمان تقسیر ر. از آن زمان تاکنون،افراد آن سرزمین میدانند که بایـد در مورد آنچه آرزویش را دارند بســیار عود رب توجه به راس مستهابتنای هی تند. این تقسیمبندی در فرهنگها، کشورها، افراد، طبقات اجتماعی، اقتصادی و تحصیلی مختلف متفاوت است. مشکل این است که محدودههای رمانے در این تقسیم بندی گاهی به یک مُی فَرمَاید: ﴿ رهرو أَن نیست که گه تندو گُهی ر کی در تا متمایل میشود. چون یاد می گیریم که از یکی بیشتر از دیگری استفاده کنیم. در نتیجه با توجه به دیدگاه زمانی ۳ دسته از افراد را خواهیم داشت: روده اگر در زندگی تکلیف خود را انجام دهیم گذشـــته گرا، حال گراو آینده گراً. انعطاف پذیری برای تغییر در دیدگاه زمانی متناسب با شرایط، رگی مهارتیاست کهافرادبایدآموزش ببینند.بنابراین، دیدگاه زمانی بهینه عبارت است از گذشته گرایی مثبت زیاد، آینده گرایی هدفمند متعادل و

